



(۲)

از استاد شهید مرتضی مطهری

## فعل اخلاقی چیست؟

\* اسم این عمل چیست که علی ابن ابیطالب (ع) با قنبر می‌رود بازار دو پیراهن می‌خرد، نورا به او می‌دهد، کهنه را خودش انتخاب می‌کند این اسمش چیست؟ یک تدریس عبادی یا بهره‌کشی اقتصادی؟

فعل اخلاقی چیست؟ اولین مشخصه‌اش این است که تقاضای ستایش و سپاس دارد تقاضای آفرین دارد، تقاضای تعظیم و تمجید دارد، هرکس که می‌بیند و هرکس که می‌شنود به این نوع کار احترام می‌گذارد و آن صفتی را مه‌مبدأ این کار است و آن اندیشه‌ای را که مربوط به این کار است، ستایش و تعظیم میکند و احترامش می‌گذارد چطور مثالی ذکر می‌کنم، از داستانهای قهرمانان اخلاقی مذهبی مثال نمی‌آورم چون این جور چیزها در وجدان انسان و در انسانیت انسان هست، مثلاً نقل می‌کنند از بطرکیب که امپراطور روسیه و در حدود دویست سال پیش شاید مثلاً معاصر بانادر (تفوتش را دقیق نمی‌دانم) او را یکی از شخصیت‌های بزرگ معاصر می‌دانند، در روسیه فعلی هم خیلی عظمت داشت و حتی کمونیست‌های فعلی هم باز برایش احترام قائل هستند می‌نویسد، این مرد در سن ۵۳ سالگی مرد، علتش هم این بود که به ذات الزمیه مبتلا شد، چرا مرد؟ به این ترتیب که در زمستان در زانو، به یکروز کنار رودخانه‌ای ایستاده بود، یک قایقی داشت از آنجا می‌گذشت و چند نفر انسان سوار آن قایق بودند، احساسی کرد قایق در حال غرق شدن است کسی هم آنجا نبود برای نجات این قایق فوراً خودش را به آب انداخت (برای نجات این قایق) حالا من نمیدانم آیا این قایق نجات پیدا کرد یا نجات پیدا نکرد ولی ذرهمسورت خودش را انداخت برای نجات این قایق بعد که بیرون آمد در اثر همین، ذات الزمیه کرد و مرد. حالا این کار را هرکس بشنود چی می‌گوید؟ این آدم دو نوع کار می‌توانست انجام بدهد، یکی اینکه آنجا که آمده همین‌طور تماشاچی باشد و بی تفاوت، ببیند حالا قایق غرق میشود، یا نمی‌سود، یا خودش بگوید من خودم را توی این هوای زمستان بیخ بندان، آن هم سرمای سخت روسیه، (خودم را) توی بیخ بیندازم برای اینکه جان دیگران را می‌خواهم نجات بدهم؟ جان خودم را درخطر بیندازم برای نجات یک عده انسانها؟ چرا این کار را بکنم؟ روی چه حسابی؟ بانه خودش، جان خودش را به خطر انداخت و بعد اینها را نجات داد.

این کار را هرکس که می‌شنود یک کار انسانی تلقی می‌کند، یعنی یک کار اخلاقی تلقی میکند، این کار از سطح کار عادی بالاتر است آفرین می‌طلبد، هرکس ببیند یا بشنود، می‌گوید احسنت، بارک‌الله، چه مردی بود، جان خودش را فدای یک عده دیگر کرد، این را می‌گویند کار اخلاقی. در چند سال پیش سبب کشته شدن دوست بزرگوار ما عالم جلیل مرحوم آیتی (سبب کشته شدن این مرد) این بود که با اتومبیلش سرعت از خیابان عبور می‌کرد، یک سگی جلوی اتومبیلش داشت زد میشد مرحوم آیتی دید سگ را دارد زیر می‌گیرد برای اینکه سگ را زیر نگیرد زود اتومبیل را



برگرداند، بعد هم تصادف کرد و مرد. (حالا ممکن است کسی بگوید وقتی که یک چنین خطری بوده است، چرا اینکار را کرد؟ میزد و میرفت).

حالا این کار که انسان وقتی که ببیند حتی یک حیوان جانش در خطر است و راضی نمی شود که یک حیوانی را جانش را به خطر بیندازد، این عمل را هرکس بشنود ستایش می گوید باریک الله افرین، افرین می طلبد، این را که افرین می طلبد می گویند اخلاقی، سطح بالا یعنی در یک سطح عالی این کار قرار گرفته. داستانی نقل می کنند این را یکی از دوستانمان در مقدمه کتابش نوشته است و داستان خوبی است می گوید بایک نفر ماتریالیست یک وقتی صحبت میکردم، این مثال را باهاش در میان گذاشتم گفتم با چه منطقی این جور در می آید؟ گفت، جوابی نداشت. نوشند بود: یک وقتی جوانی از راه دور با پای مجروح، پای پیاده آمده، خیلی خسته و کوفته و گرسنه می آید در بیابان شدت گرسنه است و فوق العاده خسته و پاهایش مجروح، چند نفری کنار جاده نشسته اند، سفره ای پهن کرده اند نشست برای اینکه سد رمقی بکند. با این شروع می کند به گفتگو از جمله یکیشان یک دیوانه ای است، یک سگی هم آنجا چشمهایش را زل کرده بود باین سفره، که شاید یک چیزی جلوی این سگ بنیذازند. انهم حالا از چی بگویم؟ از چی شون است؟ از خجالتشان از چیه؟ می گویند: ما یک قسمتی از این غذا را گلولش می کنیم پرت می کنیم آنطرف، از تو و این سگ هر کدامان زودتر برداشتید مال آن، چه بکنند؟ یک مقدار از گوشت را لوله می کنند، پرت می کنند، این و سگ، دوتانی میدوند بانطرف، این از سگ زودتر میرسد، اینها حظ می کنند. بعد می بیند این سگ آمده استاده یک نگاه نوعا انسانی باین میکند، نان را می اندازد جلوی آن سگ، سگ می خورد. یعنی این سگ را اینجا مقدم بر خودش میدارد. من گرسنه هستم، این سگ حیوان هم گرسنه است، من بعنوان یک انسان منم که باید ایشار کنم باین سگ، نه این سگ این حیوان است، من باید او را در اینجا خدمت بکنم. حالا اینجا مسئله دین و مذهب، هیچی هم در کار نیست، آیا هر کس با چنین منظره ای روبرو شود چه فکر می کند؟ چه می گوید؟ آیا این کار را در مافوق سطح عادی و طبیعی نمیداند؟ یا که اینکار را یک کار طبیعی تلقی می کند؟ اصلا با منطق طبیعی جور در نمی آید منطق طبیعی می گوید برای خودت کوشش کن برای خودت فعالیت کن. در منطق طبیعی مرکز، منم، مرکز خود منم، خودم، خود، برای خودم همه کاری می کنم، مرکز آن میم خودم است، ولی اینجا خود من وجود ندارد، اینجا غیر خودم است، من غیر خودم را بر خودم مقدم می دانم. این کار را چه می شود اسم گذاشت؟ قدر مسلم این است که یک کاری است

قابل ستایش، قابل تحسین، قابل افرین. من نمی گویم که این من خودش اگر در چنین شرایطی قرار بگیرد، این کار را نمی کند، غیرت چنین کاری را ندارد، ولی در عین حال ستایش می کند، اینجا که میرسد. می گوید من که مرد چنین کاری نیستم اما هر کسی هم که این کار را بکند، من باو افرین می گویم، او را ستایشش می کند. در یکی از جنگهای اسلامی (حالا نمی دانم در کجا است) یک عده مجروح افتاده بودند از مسلمین روی زمین، چند نفر افتاده بودند، و می دانیم که عادت مجروح جدا از اینکه هوا گرم باشد یا نباشد، عادت مجروحی که خون از بدنش رفته است، احساس تشنگی بیشتری می کند، چون بدن احتیاج پیدا می کند باینکه فوراً خون بسازند و از او آب می خواهد، تشنگی ایجاد می شود. یکنفر بیابان این مجروح میرسد، احساس می کند اینها تشنه هستند. فوراً ظرف آبی میرسد بیکی از اینها بدهد، او اشاره می کند به سوی مجروحی دیگر در آنطرف می گوید برو آنجا، این فوراً میرود سراغ او، او باز اشاره می کند به یک مجروح دیگر، نفر سومی، می گوید برو سراغ او. سراغ او که میرود می بیند او از تشنگی مرده، بر میگردد سراغ دومی می بیند دومی هم مرده، بر میگردد سراغ اولی، می بیند اولی هم مرده، این آب به هیچ یک از این سه نفر نمیرسد، هر سه ایشار کردند. به تعبیر قرآن و یوترون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة یعنی دیگران را بر خود مقدم میدارند. در عین کمال احتیاجی که خود دارند، دیگران را بر خود ترجیح میدهند حالا این را انسان چی اسمش را می گذارد، اسمش را هر چه می خواهید بگذارید. می خواهید اسمش را بگذارید اخلاقی می خواهید نه. یک عمل قابل ستایش است عملی است که نمی تواند ستایش نکند، این فرد بزرگواری ندارد، به تعبیر رسول اکرم (ص) اینرا مکرما شناخته اند این بزرگواری است، این مکرمت است بزرگواری انسانی. شما می بیند انسان این غلامی دارد که برحسب روابط دایره اقتصادی آن مملوک است و این مالک ولی رفتارش با این مملوک از حد رفتار با یک رفیق خیلی بالاتر است. آن مملوک، مملوکیت او را بر هر آزادی ترجیح میدهد. با اربابش دو نفره میروند بازار لباس می خردند، با هم میخرند ولی لباس نو را میدهد بان مملوک که جوان است، و لباس کهنه و کم قیمت تر را خودش می پوشد. می گوید من پیر مردم، تو جوانی، لباس نو و عالی به تو میرسد نه بمن که پیر مرد هستم غذای بهتر را باو می خوراند. برای او بیشتر از خودش آسایش می طلبد فرقی هم عملا میان خودش با او قائل نیست. فقط این از مملوکیت او همین را احساس می کند که در مکتب او تربیت می شود. این مملوکیت فقط یک دوران است یک دو ران مدرسه است که در این

دوران همواره فقط او کمال می یابد.

از قضا فلسفه برده گوی در اسلام همین است. در همین حد، نه بهره کسی اقتصادی یعنی یک تدریس عبادی یک تربیت خواه ناخواه، اسم این عمل چیست؟ که علی بن ابیطالب (ع) با قنبر میرود بازار، دوتا پیراهن که میخرد تو را به او میدهد کهنه را خودش انتخاب می کند؟ زهرای مرضیه (ع) با فضه خادمه اش جوری رفتار می کند در ظرف نمی دانم دو سال بود، سه سال یا پنج سال بود؛ که تا آخر عمر که این زن آزاد مزید و زیست می کند، دوران پرافتخارش همان دوران چند ساله ای است که در خدمت زهرا (ع) زندگی میکرد. کارها را با او تقسیم میکند می گوید بکروز من کار می کنم، تو استراحت کن، بکروز تو کار کن من استراحت میکنم. کی جلویش را گرفته بود که هر روز او کار بکند، و هر روز خودش آسایش نداشته باشد؟ هیچ کس ولی او نمی خواهد، او نمی پسندد او آنچه می پسندد این است من بجائی و تو هم بجائی من هرگز حاضر نیستم تو کار بکنی، زحمت بکنی، رنج از تو، آسایش از من. رنج است، متساوی مابین ما تقسیم شده آسایش هم اگر هست بطور متساوی میان ما تقسیم می شود. این عمل را چه می شود اسمش را گذاشت؟ اسمش را هر چه می خواهید بگذارید عملی است قابل ستایش، عملی است افرین طلب عملی است بزرگواری. آیا با منطق سودجویی جور در می آید؟ با منطق منفعت طلبی بشر جور در می آید؟ نه با این منطقها جور در نمی آید. هیچ با این منطقها جور در نمی آید. و هر چه بشر هنوز نتوانسته است منطق این را کشف کند، بطوری که فریگیها گفته اند کارهای اخلاقی غیر منطقی است یعنی بشر انجام میدهد ولی با منطقش جور در نمی آید. کار اخلاقی با منطق جور در نمی آید منطق همان نفع طلبی را اقتضا می کند، اینها کارهایی است غیر منطقی یا خیلی اگر برایش احترام قائل باشند می گویند کارهای فوق منطق است این همان تعبیر است (ولی متعالبتر) که با منطق جور در نمی آید. نه با منطق جور در نمی آید ولی با منطقی برتر و منطقی عالی تر، نه اینکه قبلا با منطق جور در نمی آید یا ما اگر می شنویم که مردی نسبت بانسانهای دیگر آنچنان است که می گوید بر من گوارا نیست که من شکمم سیر باشد (و نه در همسایگی، همسایگی که مسئله ای نیست) و در دورترین نقاط درجه باز یا شکم گرسنه ای باشد، حالا که در آن جاها شکم گرسنه ای است من نمی توانم سیر بخورم، دیگر من اینجا شکم را سیر نمی کنم اصلا بر من گوارا نیست درد است برای من رنج است که در یک گوشه دنیا شکمم سیر باشد و در گوشه ای دیگر دنیا شکم گرسنه ای وجود داشته باشد.

ادامه دارد